

برای مقابله با الیگارش های ایران چه باید کرد؟

«نظام سرمایه داری، نه ظرفیت، نه اخلاق و اصول اخلاقی و نه اراده حل مشکلات را دارد.» فیدل کاسترو

با توجه به افزایش تنش ها و جنگ های فاجعه بار در گوشه گوشه جهان که گویا ویژگی ناگزیر قرار داشتن در میانه گذار به دورانی نوین در نظام جهانی است (در اینجا به صورت مشخص، رو به اتمام بودن ظرفیت نیروهای تولیدی نظام سرمایه داری امپریالیستی رو به افول در دو سوی آتلانتیک، بویژه سمت اروپایی آن و ایجاد شرایط مادی برای پدید آمدن مناسباتی نوین در نظام اجتماعی جهان و برآمدن نیروهایی تازه نفس و متفاوت در بنیاد و نه شکل، در سوی دیگر جهان مورد نظر است)، نیروهای مولده و دیگر نیروهای مترقی و پیشرو در کشور ما نیز باید با آگاهی از این وضعیت نقش خود را به صورتی فعال ایفا کنند؛ زیرا منطبق با روند پویای تاریخ، هیچ جامعه ای نمی تواند از شرکت در دگرگونی بزرگ برکنار باشد و در همان حال نتایج مثبت آنرا نیز بدست آورد. عدم شرکت جامعه ای مانند ایران در این نبرد، به معنای تاخیر در دگرگونی و مسلما برکنار ماندنش از مواهب آن خواهد بود. ایران با توجه به موقعیت راهبردی اش در جغرافیای سیاسی جهان و قرار گرفتن در یکی از مناطق مهم مورد منازعه، چه بخواهد و چه نخواهد ناچار است در این نبرد بزرگ نقشی جدی بر عهده بگیرد؛ نقشی طبیعی که به دلیل پیش گفته بسیار تعیین کننده خواهد بود و می تواند در شروع دوران نوین جایگاهی شایسته یا نایسته برای ایران به ارمغان آورد. نقشی که نیروهایی در ایران می خواهند به هر طریق ممکن از آن طفره رفته و به زعم خود با میانه بازی و یا بنا بر اظهارات رسمی «سیاست بی طرفی مثبت» که معنای آن استفاده از شکاف میان قدرت های بزرگ است، از زیر بار آن شانه خالی کنند تا وضعیت کنونی همچنان ادامه داشته و در نهایت اسباب ادغام در سویه رو به افول را برای جامعه ایران بوجود آورد. سیاستی که همچون «سیاست موازنه منفی» نه ممکن و نه اجرای آن در توان ایران است. این نقش در منازعات جهانی پیشین از جمله در جنگ های اول و دوم جهانی که امتیازات خاصی به کشورهای پیروز بخشید و متقابلا کشورهای را به کلی از نقشه جغرافیا پاک و یا به کشورهای متعدد تقسیم کرد؛ به دلیل ناکافی بودن رشد نیروهای مولده و عدم استقرار مناسبات اجتماعی متناسب با شرایط آن زمان و لاجرم نداشتن قدرت سیاسی لازم، ثمری برای ایران نداشت.

فهم درست موقعیت کنونی ایران در جهان، ما را به این نتیجه می رساند که در هنگامه تغییر و تحولات بزرگ، کناره گرفتن و سپردن تعیین تکلیف جهان به دیگران توهمی است که فقط از نیروها، جریان ها و افرادی که درکی ناقص از روند رو به تکامل جهان دارند، بر می آید. اکنون نیز هر عقل سلیمی خواهان شرکت موثر ایران در نبردی است که آینده جهان را تعیین می کند تا پس از آن جایگاهی شایسته و همسو با روند تاریخ و منافع مردم بدست آید. به قول برتولت برشت: «آن کس که در مبارزه شریک نیست، در شکست شریک خواهد بود ... برای امر دشمن می جنگد، آن کس که برای امر خود نجنگیده است...».

متأسفانه در این شرایط به غایت حساس درک و دریافت روشنفکران و اکثریت کنشگران سیاسی و البته صاحبان قدرت در ایران، به گونه ای است که در مقابل نیازهای واقعی جامعه و روند تاریخ قرار دارد. این قشر تاثیر گذار تقریبا به صورت مطلق زیر نفوذ سپهر سیاسی و فکری لیبرالیسم در حال احتضار جهانی قرار دارد و می خواهد همچنان سبک زندگی مبتنی بر ابتدایی ترین صورت لیبرالیسم را بر جامعه مستولی کند. سبکی از زندگی و آگاهی سیاسی-اجتماعی که شروع آن از زمان شکل گیری اولیه سرمایه داری در ایران و به صورت مشخص پس از انقلاب مشروطه، در ایران به مطالبه روشنفکران آن دوره تبدیل شده بود ولی در شرايط کنونی دیگر نمی تواند محملی برای مبارزه باشد چون با شرایط و وضعیت زمان بکلی مغایرت دارد؛ ولی همچنان شیفتگان فراوانی در کشور ما دارد. انحطاط روشنفکری و سپردن فضا و میدان به انواعی از شبه روشنفکران مستحیل شده در دیدگاه و سبک زندگی فردگرایانه، سود پرستانه و لذت جویانه منبعت از سرمایه داری متاخر و تاکید مکرر و افراطی بر نخبه گرایی و نادیده گرفتن اکثریت جامعه به عنوان مانعی اساسی برای کنشگری سیاسی مبتنی بر واقعیت عمل می کند. «نخبگانی» که عموما به عنوان ابزار سرمایه، بیشتر فضای فکری برای تحولات بنیادی را به خود اختصاص داده اند و متأسفانه به مانعی جدی برای نیروهای مولده و دیگر نیروهای پیشرو تبدیل شده اند.

قرار گرفتن ایران در حلقه پیرامونی جهان در بیش از دو سده پیش، علاوه بر عدم رشد کافی نیروهای مولده، نتیجه وضعیت پیچیده ای بود که حداقل پنج سده قبل با شکل گیری نظام سرمایه داری و غلبه تدریجی و بسیار خشونت آمیزش بر این سوی جهان از جمله ایران تحمیل گردید. اکنون که پس از چند تلاش ناموفق جهانی، طلیعه تغییر و تحولاتی در ساختار قدرت و روابط بین الملل پدیدار شده و خود را در اشکال مختلف تقابل های اقتصادی، سیاسی و نظامی بزرگ بروز داده، ایران هم در زمره کشورهایی قرار گرفته که به اعتبار انقلاب سال ۵۷، می تواند در این دگرگونی بزرگ نوین جهانی، نقشی قابل توجه بازی کند. البته این مشارکت مستلزم در پیش گیری سیاستی فعال و

جهت دار است که متاسفانه به دلیل غلبه نیروهایی از سرمایه داری بر ایران، که از قضا شکلی منحط از آن است، مانعی جدی برای این مشارکت وجود آمده که باید برای آن چاره ای اندیشید تا جامعه ایران از قافله این تحول عظیم عقب نماند.

برای رسیدن به این نقطه و آمادگی برای مشارکت فعال و همه جانبه در این نبرد بزرگ، نخست باید مرحله ابتدایی تحول در درون، به نفع اکثریت مطلق جامعه یعنی نیروهای کار در معنای موسع آن تحقق یابد تا این شرایط مهیا گردد. می دانیم که ایران کنونی در موقعیتی است که به دلیل رشد کافی نیروهای تولیدی، قرارگرفتن در جغرافیایی ویژه، داشتن پیشینه تاریخی شکل گیری دولت-ملت و البته برخورداری از نیروی انسانی توانمند و منابع طبیعی قابل توجه، می تواند ضمن رسیدن به این مرحله، نقشی آگاهانه در این نبرد بازی کند. اما متاسفانه به دلایل پیش گفته تا کنون موفق به طی کردن این مراحل ابتدایی نشده و همانطور که ذکر شد مانع اصلی همان مناسبات اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر نوعی سرمایه داری منحط است که در ادبیات سیاسی زیر عنوان «الیگارشی» و بعضاً «پلوتوکراسی» از آن نام برده می شود.

از نگاه تاریخی نیز ضعف و ناکارآمدی حکومت های قاجار و پهلوی و در ادامه آن در پیش گیری سیاست های ابتدا مبهم ولی بتدریج آشکار متمایل به سویه در حال افول جهان، چه در امور داخلی و چه خارجی موجب شد که نیروهای تحول خواه فرصت نیابند اقداماتی متناسب با جایگاه ممتاز ایران بروز دهند. نیروهای خواهان حفظ وضعیت موجود با استفاده از عدم انعطاف قدرت سیاسی که ناشی از تسلط الیگارشی مبتنی بر جهان بینی پیشاسرمایه داری است، ضمن بهره برداری از تمامی ظرفیت های انسانی و طبیعی کشور همواره با اتخاذ سیاستی غارتگرانه در داخل و دویپهلوی و مبهم در خارج، عامدانه مانعی جدی برای تحول ایجاد کرده اند. بنابراین ادامه این وضعیت قطعاً کمترین چشم انداز روشنی را نوید نمی دهد. دلیل اصلی و عمده این همه مصائب و مشکلات در تامین حداقل زندگی میلیون ها انسان نیز ناشی از سلطه همان الیگارشی است که عدم تحول متناسب در بنیادهای اقتصادی، سیاسی و لاجرم اجتماعی را موجب شده است و هرگز هم از این همه انتفاع از ظرفیت های کشور دست بردار نیست و به صورتی مداوم بر ساحاتی از عرصه عمومی دست اندازی می کند.

این نوع سرمایه داری نوکیسه که از سال ۵۷ بتدریج جایگزین سلف خود سرمایه داری وابسته دوران پهلوی شد، به دلیل خاستگاه مشترکشان که ناشی از داشتن قدرت سیاسی برای کسب قدرت اقتصادی بوده، به ندرت دارای گرایش ملی است. الیگارشی کنونی بسیار هارتر از اسلافش تلاش می کند که به هر شکل، حتی با وارد کردن خسارت جبران ناپذیر به کشور، در سرمایه جهانی که اکنون دچار بحران های دوره ای متعدد و ساختاری شده و در واقع خود درگیر درد بی درمان است، مستحیل گردد تا به زعم خود با برخورداری از امنیت لازم برای افزایش استثمار نیروی کار داخلی، به همکاری همه جانبه با سرمایه امپریالیستی اکنون فاشیستی شده نیز بپردازد. رویکردی که هر چه از زمان انقلاب دورتر می شویم گسترده تر، عمیق تر و آشکارتر می شود. پس نداشتن کمترین علقه ملی از طرف این نوع سرمایه داری که غایت چشم اندازش ادغام در سرمایه امپریالیستی است، نباید تعجب ما را برانگیزد. بنابراین داشتن هر گونه توهم و انتظار برای کوشش در راستای منافع عمومی از این نوع سرمایه داری، اگر خود فریبی نباشد، امری جدی نیست و اصرار بر آن می تواند بسیار خسارت بار باشد.

این موضوع، هرگز به معنای عدم پذیرش موجودیت سرمایه های کوچک و متوسط ملی و مشارکت با آنها برای ایجاد پایه های مادی تحولات آتی نبوده و نیست. پذیرش نظری این موضوع، یکی از نخستین کارهایی است که باید از جانب نیروهای ترقی خواه عملی شود تا بتوان حول این دیدگاه وسیع، اتحادی قابل اتکا بوجود آورد و با استفاده از ظرفیت اقتصادی این بخش، از رقابت در سطح جهان که در حال حاضر امری غیر قابل اجتناب است، نیز بهره برداری کرد. در عین حال، باید به این بخش نسبتاً بزرگ ولی پراکنده فهماند که همراه شدن با الیگارشی مسلط و پذیرش وابستگی یا ادغام در سرمایه امپریالیستی نه تنها کمترین منفعتی برایشان نخواهد داشت که بر عکس امتیازات کنونی را هم از آنها خواهد گرفت و آنان را صرفاً به زائده الیگارشی داخلی و سرمایه امپریالیستی تبدیل خواهد کرد. نمونه هایی متعددی از این سرنوشت در کشورهای که این مسیر را پیموده اند، وجود دارد که مشکلی برای دیدن نتایج این اشتباه مهلک، پدید نیامد.

اکنون با توجه به تغییرات بزرگی که در ساختار نظام بین الملل آغاز شده، مسئله اول ایران، مهار الیگارشی هایی است که همه ساحات زندگی سیاسی و اجتماعی را در کنترل خود دارند، پس باید به نخستین آماج نیروهای پیشرو و مترقی تبدیل شوند تا هر چه زودتر از خسارات بیشتری که بوسیله نمایندگان متفرعشان بر اقتصاد عمومی و سپهر سیاسی، اجتماعی کشور و زندگی اکثریت مطلق مردم؛ یعنی همان نیروهای کاریدی و فکری و بخش بزرگی از اقشار متوسط وارد می کنند، جلوگیری گردد. در مرحله بعد، می توان در سایه قدرت گیری نیروهایی که استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی نخستین خواسته آنان است، قدم های بنیادی تر برداشت. بدیهی است در این دوره، انجام هر اقدامی که مانع رسیدن به این فهم از واقعیت و عمل متناسب با آن باشد، نتیجه ای جز طولانی تر کردن وضعیت موجود و از دست دادن فرصت بیشتر به همراه نخواهد داشت. کمترین دلبستگی و امید به نیروهایی که در واقع نمایندگان الیگارشی هستند و در این چند دهه هست

و نیست کشور و مردم را در اختیار داشته اند و وضعیت کنونی حاصل سلطه آنان است، اشتباه مهلکی است که خسارات غیر قابل وصف، به بار خواهد آورد.

اما در سیاست خارجی، شاهد هستیم که با همه تاکید‌ی که بر سیاست «نه شرقی، نه غربی» می شود و حتی سردر وزارت خارجه را نیز به این شعار آراسته اند، به دلایل پیش گفته، نگاه اصلی و تعیین کننده همواره به غرب و پذیرفته شدن در مدار این بلوک بوده است. البته از سرمایه ای که به صورت غارتگرانه انباشته شده، انتظار دیگری هم نباید داشت. اکنون که پس از جنگ ۱۲ روزه نشان داده شد که سرمایه داری امپریالیستی دیگر حتی به ادغام هم قانع نیست و خواهان فروپاشی و تجزیه کشور است، پس مطلقاً نباید اجازه داد که الیگارش های مسلط بتوانند همانند دهه های پیشین بر حیات و ممت مردم سلطه داشته و سرنوشت کشور را به سرمایه امپریالیستی گره بزنند تا باز مردم را برای سال ها در فقر و فلاکت ناشی از ماهیت ذاتی سرمایه قرار دهند. فقر و فلاکتی که از خلال آمار های رسمی هم می توان به میزان بسیار دهشتناک آن پی برد. توجه داشته باشیم که برنامه ادغام در سرمایه امپریالیستی توسط نمایندگان سیاسی و رسانه ای الیگارش های ایران با دقت صورت بندی و ترسیم شده و ما شاهد عملی ساختن آن در ابعاد و اشکال گوناگون، حتی در میانه تجاوز خارجی به میهن بودیم. نمونه های متعدد از اعلام رسمی این برنامه را در اظهارات مقامات ارشد دولتی می بینیم که آخرین آن افاضات وزیر جهاد کشاورزی است که از «کوچک سازی دولت» به عنوان «یک ضرورت» سخن گفته اند. این در حالی است که دولت ایران در این زمینه در پائین ترین رتبه، یعنی یکی از کوچک ترین دولت های جهان با ۱۲/۹ درصد از تولید ناخالص داخلی است.

دشمن خارجی نیز اکنون با درهم شکستن خاکیزهای کوچک تر اطراف ایران، آماده است که ما را از دوستان و همراهان قدرتمندترمان در این نبرد سرنوشت ساز، جدا ساخته و آماج تهاجم بزرگ امپریالیستی قرار دهد تا نه تنها ایران را از پیوستن به نبرد بزرگ برای تغییر و تحولات بنیادی جهانی باز دارد، بلکه در صورت امکان کشور را تجزیه و چند پاره کند تا به نقشه دراز مدتش که سلطه مطلق بر ایران است، دست یابد.

اکنون با این توصیف اجمالی از شرایط کنونی، باید به این پرسش پاسخ داده شود که: «چه باید کرد؟»

1- سرمایه امپریالیستی با همدستی آشکار نمایندگان سیاسی الیگارش های داخلی و اعمال تحریم و فشار حداکثری، می خواهد شرایط زندگی مردم را به جایی برساند که نه تنها نیروی اجتماعی آزاد شده از انقلاب بهمن و جنگ تجاوزکارانه ۱۲ روزه خنثی شده، بلکه اکثریت جامعه را مشتاق تغییرات به نفع الیگارش و پشتیبانان خارجی آنان کند. متأسفانه انفعال و ناتوانی جدی دولتی نیز ابزارهای کافی در اختیارش گذاشته است. این طبقه انگلی به عنوان پیش قراول تسلیم به سرمایه امپریالیستی با ایجاد عامدانه انواع مشکلات و محدودیت های قابل حل، تلاش می کند فشار خارجی را تکمیل و مردم را ناچار به پذیرش تغییرات به نفع خود و امپریالیسم سازد. این حربه در جوامع متعددی امتحان شده و در بسیاری از کشورها هم موفق شده است. برای مقابله با این نقشه شوم، تنها راه باقی مانده، آزاد سازی عملی آن نیروهای اجتماعی است که اقتصاد کشور مدیون نیروی کار و تلاش یدی و فکری و دفاع از کشور توسط آنان است. این عمل جز از طریق مقابله با تفکر مسلط کنونی و تغییر و تحول در قوانینی که همچون زنجیر به دست و پای کارگران و زحمتکشان بسته شده و نیز مشارکت فعال آنان در تعیین سرنوشت کشور ممکن نیست. هر نوع تعلل در این مسیر می تواند کفه دیگر را که هم اکنون نیز بسیار سنگین است و ابزارهای متعدد و مختلف سیاسی، اقتصادی، رسانه ای، ... کافی در اختیار دارد، سنگین تر کند. کم بها دادن به این واقعیت می تواند خطری بزرگ به دنبال داشته باشد و اساس کشور را با خطر جدی فروپاشی و تجزیه روبرو سازد. آخرین نمونه موفق اقدام جنایتکارانه امپریالیستی، با این شیوه، کشور سوریه بود که امپریالیسم توانست در پوشش ارتجاع مذهبی (همان ارتجاعی که همواره مدعی مبارزه با آن است!) و کمک کشورهای وابسته منطقه، برنامه تسلط خود بر آن را به سرعت عملی سازد. شکست بعدی در قفقاز جنوبی بود که اخیراً پیش آمد و عوامل اصلی آن نیروهای غربگرای وابسته و الیگارش ها در کشور آذربایجان و همین نیروها به همراه دیاسپورای نیرومندان ارمنستان بودند که همسویی کامل با الیگارش های ایرانی دارند. اکنون با مشاهده این شکست ها باید زنگ خطر جدی برای همه به صدا درآمده باشد. پس شروع روند آزاد سازی نیروهای تولیدی باید بدون اما و اگر و همه جانبه و عمیق باشد تا این نیروها بتوانند در برابر نیروی مخرب داخلی و خارجی، به مقابله برخیزند. این نیروها شامل کارگران، کشاورزان، معلمان، پرستاران، کارمندان، دانشجویان و شاغلین در مراکز علمی، صنعتی، تولیدی، درمانی، اداری و دیگر موسسات عمومی و همچنین صاحبان سرمایه های کوچک و متوسط و دیگر اقشار زحمتکش می باشند که می توانند برای حفظ زندگی خود فداکارانه به نبرد برخیزند و در عین حال در هر مبارزه میهنی هم جانفشانی کنند. بسیار طبیعی است که نمی توان از آنان خواست بیش از این صبور باشند و در برابر دغلبازی های الیگارش ها سکوت کنند.

2- آزادی های کامل سیاسی-اجتماعی و حق سازمان دهی تشکل های صنفی و سیاسی باید سریعاً برای نیروهای کار و همه گرایش های فکری غیربرانداز تامین شود، نه اینکه انحصار آن در دست دو جناح حکومتی باشد که هر حرفی بزنند و هر کاری بکنند، نگران کمترین پاسخگویی هم نباشند. آزادی و حق تشکل برای همه طبقات اجتماعی از شعارهای اصلی انقلاب بوده و اکنون نیز نمی توان از این خواسته اساسی صرفنظر کرد. همانطور که سرمایه برای خود پارلمان اختصاصی [اتاق بازرگانی] دارد، چرا نیروی کار اجازه سازمان یابی و تشکل مستقل نمی یابد؟ آیا سرمایه در ایران، اطمینان خاطر کافی دارد که تصور می کند بدون کمترین توجه به نیروی کار می تواند همچنان به انباشت سود های میلیارد دلاری دست یابد؟! شاید فکر می کند که چون پس از جنگ ۱۲ روزه، دولت تصمیم می گیرد بفوریت حداقل ۶۰ هزار میلیارد تومان از صندوق توسعه ملی به «بازار سرمایه» اختصاص دهد، پس همواره در امان خواهد بود. همان سرمایه دارانی که با شیوه زندگی منحطشان در شمال تهران و دیگر شهر های بزرگ به ریش جامعه در مانده در تامین ابتدایی ترین امکانات زندگی، می خندند ولی وقتی به تعیین حداقل دستمزد برای کارگران می رسند آن همه الم شنگه در می آورند و دائماً درصد تسلط بر باقی مانده منابع، تاسیسات و نهاد های بین نسلی که با پس انداز های اندک کارگران بوجود آمده اند، همانند بانک رفاه، سازمان تامین اجتماعی و شرکت ها و موسسات تابعه و دیگر سازمان های عمومی و ملی کارگری است.

مگر نه اینکه بر اساس فرمان تغییر اصل ۴۴ قانون اساسی و قرار دادن آن ذیل «سیاست های کلی نظام» حداقل ۳۰ درصد اقتصاد کشور باید در دست بخش تعاونی باشد؟ آن تعاونی ها کجا هستند و کجاست سهم کارگران و زحمتکشان از سفره کاملاً گشوده برای الیگارشی ها؟! این نکته را نباید از نظر دور داشت که علائم خستگی و اتمام صبر طبقات پائین و متوسط جامعه، گاهی در میدان بروز نمی کند، بلکه باید در برخی نشانه در زندگی انسان ها این پایان یافتن امید را دید. مثلاً طبقه متوسط که به نسبت کارگران و دیگر نیروهای کار، زندگی بهتری دارد، ترجمه فارسی کتاب «مغازه خودکشی» ژان تولی که به صورتی حیرت انگیز به چاپ ۱۰۴ و ۱۰۵ رسیده است، می خرد و می خواند! این نشانه بسیار خطرناکی است که حاکی از روح و روان خسته این اقشار است. حالا اوضاع کارگران و زحمتکشان که بخش اصلی جامعه ایران را تشکیل می دهند، فقط خدا می داند! از طرف دیگر این موضوع نشاندهنده اوضاع فلاکت بار روشنفکری در ایران و ایفای نقش منفعل و بعضاً مخرب این قشر نیز است.

3- درست است که در پیش گیری سیاستی مبتنی بر منافع اکثریت قریب به اتفاق مردم (که همان نیروی کار یدی و فکری به همراه خانواده هایشان هستند)، کلید اصلی مقاومت و فائق آمدن بر تحریم ها، فشارها و تجاوزات خارجی است، اما، این سیاست تنها می تواند با اتخاذ سویه مکمل آن در سیاست خارجی موفق گردد. وابستگی این مولفه ها به هم آنچنان زیاد است که نمی توان یکی را بدون دیگری به موفقیت رسانید. واقعیت این است که بدون همکاری و اتحاد راهبردی در همه زمینه ها با کشورهای همسو در سیاست خارجی، به تنهایی نمی توانیم در برابر نیروی مهاجم امپریالیستی مقاومت کنیم. اقتصاد ایران حتی با فرض در پیش گیری موضعی مترقیانه، تنها با همسویی با اقتصادهای دیگر جوامع جنوب جهانی و به ویژه چند کشور تعیین کننده است که می تواند در مقابل فشارهای سنگین سرمایه امپریالیستی از خود محافظت کند. این تصور که می توانیم همین اتحاد را با کشورهای امپریالیستی داشته باشیم، خیال خامی است که این روزها لقلقه زبان برخی نمایندگان سیاسی و رسانه ای الیگارشی است. امپریالیست ها و در وهله نخست ایالات متحده آمریکا اگر توانایی سرمایه گذاری های بزرگ را داشت در کشور خود انجام می داد و این همه دیگر کشورها، حتی دوستانش را برای سرمایه گذاری در آمریکا زیر فشار نمی گذاشت. ببینید وزیر خزانه داری ایالات متحده در مصاحبه اخیرش با شبکه «فاکس نیوز» چه می گوید و آنگاه خزعبلاتی از قبیل سرمایه گذاری ۱۰۰۰ تا ۲۵۰۰ میلیارد دلاری این کشور در ایران را بهم بیافید. او می گوید: «آمریکا از این پس با ثروت متحدان خود به عنوان یک «صندوق ثروت حاکمیتی» در اختیار خود برخوردار می کند که رئیس جمهور می تواند آن را برای ساخت کارخانه در آمریکا مورد استفاده قرار دهد». معنای این سخن آنچنان روشن است که گویندگان مزخرفات بالا باید از شرم نادانی بر امور جهان و شناخت امپریالیسم ایالات متحده آمریکا و یا گمراه ساختن عامدانه افکار عمومی مردم ایران، سرشان را پائین بیاورند. پس تنها همکاری و اتحاد با کشورهای جنوب جهانی است که می تواند کشور ما را در سازمان ها و نهادهای بین المللی و سرانجام در یک جنگ بزرگ احتمالی، یاری دهد نه کشورهایی که خود باعث و بانی این جنگ ها و تجاوزکاری ها هستند. ایجاد هر نوع اخلاص در روابط با کشورهای جنوب و به ویژه کشورهای بزرگ این جرگه می تواند عملاً همکاری با دشمنان ایران به حساب آید. عدم استفاده از این ظرفیت غیر قابل چشم پوشی در وهله نخست به زیان ایران تمام می شود؛ چون، در میان کشورهای اصلی این سوی جهان، ایران از آنها آسیب پذیرتر است. متأسفانه الیگارشی ایرانی

توانسته است با استفاده از قدرت اقتصادی و سیاسی فراوان خود، مانع از شکل‌گیری اتحاد راهبردی عملی و نه صوری با این کشورها، گردد. این الیگارش‌ی بدون توجه به آینده کشور به صورتی بی‌پرده به سود سرمایه امپریالیستی عمل می‌کند و نمی‌توان انتظار دیگری هم از آن داشت.

4- این سه مولفه تنها در سایه کوتاه کردن دست الیگارش‌ی داخلی قابل اجراست. انجام آن هم تنها از عهده نیروهای میهن دوستی بر می‌آید که در حفظ وضع موجود دینفع نیستند. این تحول فقط در سایه عزم ملی منبعث از نیروهایی بدست می‌آید که به صورتی واقعی تامین‌کننده و توسعه‌دهنده اقتصاد کشور و نیز حافظ امنیت داخلی و خارجی (یعنی همه زحمتکشان و دارندگان مشاغل خرد و متوسط) هستند. تا رسیدن به این نقطه عطف باید بر قدرت دفاعی (آفندی و پدافندی) نیروهای مسلح کشور افزود تا مجال پرداختن به مولفه‌های دیگر، ممکن گردد. البته اجرای این اقدامات می‌تواند به صورتی همزمان و موازی انجام شود که مسلماً بهترین شکل ممکن است، ولی با توجه به قدرت همه جانبه الیگارش‌ی و واقعیت موجود ابتدا باید به نگرانی داشتن تمامیت کشور همت گماشت و در همان حال به آزادسازی نیروهایی که می‌توانند اقدام‌های بنیادی را عملی سازند، پرداخت. این موضوع باید به صورت رسمی از هم‌اکنون اعلام شود تا آمادگی لازم و کافی به وجود آید.

شرایط بین‌المللی به گونه‌ای است که نمی‌توان با تعلق بیشتر به این اهداف دست یافت، بلکه لازم است در چارچوب عزمی ملی موارد ذکر شده را هرچه زودتر محقق کرد تا بتوان ضمن حفظ تمامیت ارضی و استقلال سیاسی به رشد و ترقی اقتصادی و اجتماعی هم دست یافت و با عبور از این پیچ به شدت خطرناک تاریخی، کشور را آماده دستیابی به تحولات اساسی ساخت. خیال پردازی آنانی که به سرمایه امپریالیستی چشم دوخته و تا ابد هم توقع حمایت نیروهای مردمی دارند، توهمی است که فقط از الیگارش‌ی که مقصودی جز مستحیل شدن در سرمایه امپریالیستی ندارد، متصور است، چون هیچ نیروی میهن دوستی نمی‌تواند چنین واقعیات آشکاری را نبیند.

بنابراین، با قاطعیت می‌توان گفت، در صورتی که اقدامات بر شمرده بالا و دیگر تمهیدات لازم در جهت منافع اکثریت جامعه صورت نگیرد و کشور در نبرد بزرگ با سرمایه امپریالیستی دچار صدمه و لطمه جدی گردد، مقصران آن از هم‌اکنون کاملاً شناخته شده‌اند، همانانی که تنها برای حفظ منافع فعلی خود در شکست احتمالی شریکند، در حالیکه امکان پرهیز از آن و تبدیل کردنش به فرصت هنوز وجود دارد. سرمایه بزرگ امتیازبر و غارتگر داخلی و نمایندگان آنان که در حاکمیت سیاسی قدرت کافی در تصمیم‌گیری‌های کلان دارند، مقصرین اصلی هستند، موضوعی که مانند انکار نقششان در ایجاد وضعیت موجود دائماً کتمان می‌شود ولی در این بزنگاه بزرگ و شاید آخر، نمی‌توانند با فرصت طلبی خود را از چشم مردم دور نگه دارند. کسانی که بیرون از حاکمیت هستند ولی با ارائه راهکارهای نشدنی و ناممکن به دنبال ایجاد فضایی تخیلی هستند هم بخش دیگری از این مقصرین هستند و نیز آنانی که بدون توجه به تقدم تغییر ساختار اقتصادی، اجتماعی داخلی، مدام بر سیاست‌های خارجی مبتنی بر «رنالیسم» و «رنالیسم تهاجمی» پای می‌فشارند نیز نمی‌توانند کمترین نفعی به جامعه برسانند حتی اگر کاملاً صادق و عمیقاً میهن دوست باشند.

قرار داشتن در فضای دهه‌های هشتاد و نود سده گذشته و حتی دهه پس از آن و نشناختن روند تاریخ و اینکه اکنون جهان در حال گذار از یک نقطه عطف تاریخی است و اصرار بر انگاره‌ها و رویکردهایی که کمترین دستاورد عملی ندارند، برای تاریخ و آیندگان پیشیزی ارزش نخواهد داشت. این توهم فقط بهانه‌ای است برای بر باد دادن همه زحماتی است که برای ساختن جامعه‌ای شایسته مردم ایران توسط خیل عظیمی از آزادگان و از جان‌گذشتگان انجام شده است. مراقب باشیم در سویی که تاریخ لعن و نفرین نثارشان خواهد کرد، قرار نگیریم.

م. م. تیرداد

۲۹ مرداد ۱۴۰۴